

تأثیر پذیری سخنوران ادب فارسی از افسانه های کعب الاحبار

عسکری ابراهیمی جویباری*

چکیده

هنگامی که دین اسلام تثبیت شد، برخی از علمای اهل کتاب به اسلام گرویدند و آنان که در دل غرض و مرضی داشتند، سعی کردند با وارد کردن افسانه ها و قصه ها و احادیث جعلی و تفسیر آیات در جهت تحریف فرهنگ اسلامی برآیند. مهم ترین و تأثیر گذارترین آنان، کعب بن ماتع است؛ زیرا «بیشتر آنچه که از اخبار یهود و مدح و ثنای اهل کتاب و قبله آن ها بیت المقدس، بویژه در مورد یهودیان در کتب اسلامی هست، توسط وی نشر یافته است.» (عسکری، ۱۳۷۴، ۶/۱۰۵) و به خاطر دانش فراوان از کتاب مقدس و اخبار پیشینیان به کعب الاحبار شهرت یافت. از آنجا که شعرا و نویسندگان ایرانی مطالعه کتاب های تفسیر و تاریخ در دستور کار آنان بوده، برخی از افسانه ها و گفته های کعب الاحبار در آثار آنان انعکاس یافته که در مجموع از دو دیدگاه قابل بررسی است. نخست: گفتارهای او در شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم و سخنانی که جنبه حکمت و پند به خود گرفته و دیگر، افسانه هایی است که وی در باره موضوعات گوناگون نقل کرده که برخی از آن نیز اهانت به ساحت مقدس انبیا محسوب می گردد.

کلید واژه ها:

کعب الاحبار، ادب فارسی، افسانه ها، هاروت و ماروت، حضرت آدم (ع) و...

مقدمه

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۵/۱۲

تاریخ وصول: ۹۱/۰۳/۳۱

پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص) اقشار مختلف مردم برای درک تفسیر و تأویلات قرآنی و سنن و احادیث نبوی به صحابه روی آوردند. برخی از علمای اهل کتاب از این اقبال مردم به صحابه و تابعین نهایت استفاده را در جهت پیشبرد اهداف خود نمودند. حمایت بی حدّ و مرز برخی از خلفا بویژه معاویه به این گونه صحابه و تابعین سبب شد تا برخی از این شخصیت‌ها مانند ابوهریره که از شاگردان کعب الاحبار محسوب می‌گردد، بیش از ۵۷۰۰ حدیث جعل نماید (← العاملی، ۱۳۷۲: ۵۸ و ۶۷) و دست پرورده دیگر کعب الاحبار؛ یعنی عبدالله بن عمرو بن عاص، در جعل حدیث از ابوهریره هم پیشی می‌گیرد. ابوهریره اعتراف کرده است که «هیچ کس بیشتر از من از رسول خدا (ص) حدیث نقل نکرده است، مگر عبدالله بن عمرو که او هرچه می‌شنید، می‌نوشت؛ ولی من نمی‌نوشتم.» (بخاری، ۱۴۰۴، ۲/ ۲۲)

دیگر عالم یهودی که کتاب هایش را از سخنان امثال کعب الاحبار انباشته، وهب بن مُبّنه است؛ «بنا به اظهار وی، عبدالله بن سلام و پس از او کعب الاحبار، دانشمندترین اهل زمانه خود بودند و او آنچه را آنان می‌دانستند، گرد آورد.» (روزنتال، ۱۳۶۸، ۲/ ۱۵۲-۱۵۱)

وسرانجام پیر و مرشد همه آنها؛ یعنی کعب الاحبار- که مدعی بود، هفتاد و دو کتاب از کتب الهی را خوانده است- (← الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۳۶) با جلب اعتماد خلفا و مردم «تا پایان حیات خود (۱۱۱هـ.ق) پیوسته در شهرها و آبادیهای مسلمانان می‌گشت و اندیشه‌های مسموم خود را با احادیث و افسانه‌هایی که نقل می‌کرد، در میان جامعه منتشر می‌ساخت. گفته شده است بیشتر روایات جعلی او آن دسته از روایاتی است که در آنها اسلام را به گونه‌ای معرفی می‌کند که گویا بر مجموعه‌ای از خرافات و اوهامی که عقل آنها را نمی‌پذیرد و طبع از آن می‌گریزد، استوار است.» (همان: ۱۳۶) بسی جای شگفتی است که چگونه برخی از دانشمندان علوم دینی و تاریخی چه شیعه و چه سنی مغلوب این افسانه‌سازی شدند و به دلیل نقل این گونه خرافات و افسانه‌ها از ارزش علمی کتاب‌های تفسیری و تاریخی خود کاستند.^۱

مؤثرترین نقش‌ها را در اشاعه اسرائیلیات، علمای مسیحی و به ویژه یهودی ایفا می‌کردند که برای ترویج افکار خود در بین مسلمانان، به کسوت اسلام در آمده بودند. اینان که اغلب پس از رحلت رسول خدا و در عصر خلفا به ظاهر مسلمان شده بودند؛ به دلایل

گوناگون از جمله: ضعف فرهنگی عرب، جلوگیری از کتابت احادیث پیامبر(ص)، حضور قصه گوینان و داستان پردازان در انجمن های مسلمین، خلاصه گویی قرآن کریم در نقل داستان های پیامبران و در عوض شرح و تفصیل کتاب های پیشین در نقل قصص، کینه و حقد برخی از علمای یهودی و مسیحی و سرانجام همراهی و حمایت های بی دریغ زمامداران اموی، زمینه را برای ورود بسیاری از روایات اسراییلی و اکاذیب و باطیل در قالب روایات و احادیثی که گاه آنها را به پیامبر(ص) نسبت می دادند، فراهم آورد. تواناترین راویان اسراییلی عبارت اند از: کعب الاحبار، وهب بن مُنبّه، ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن عاص، تمیم الداری و عبدالله بن سلام که حيله های آنان به واسطه پارسایی و پرهزگاری دروغینی که ابراز می داشتند، کارگر افتاد و مسلمانان به آنها اطمینان یافته و طرفداران زیادی نیز پیدا کرده بودند. اگرچه برخی از مفسران و تاریخ نویسان خود واقف به این امر بودند و ادعا می کردند که از نقل اسراییلیات خود داری نمودند؛ ولی مهارت و زیرکی علمای تازه مسلمان اهل کتاب به گونه ای است که حتی خواص نیز مغلوب این افسانه سازی شدند، چنان که ابوالفتح رازی این ادعا را داشته؛ ولی شواهدی که از او خواهد آمد، خلاف نظر او را تأیید می کند:

« بدان که قَصَاصَاتُ (داستان سرایان) از وهب و کعب و جز ایشان چندان محال و حشو و ترهات و ناشایست در قصه ایوب گفته اند از آنچه عقلا منکر باشد آن را و اضافت کرده بسیار فواحش در آن باب با خدای تعالی و با ایوب (ع). و ما این کتاب را صیانت کردیم از امثال آن احادیث و آنچه از آن حدیثها مُستنکر نیست.» (ابو الفتح رازی، ۱۳۵۶، ۸ / ۴۲)

بازتاب اسامی مروّجین اسراییلیات و احادیث جعلی و افسانه های آنان در ادب فارسی حکایت از آن دارد که شعرا و نویسندگان پارسی با کتاب های تفسیری و تاریخی مأنوس بوده و بدون نقد و کنکاش افسانه های آنان را جدی تلقی کرده و در موارد فراوان، حدیث، افسانه و حتی کلمات قصار به نام آنان ثبت کرده اند و ندانسته در اشاعه اسراییلیات کمک شایانی نمودند. با توجه به گستردگی بحث، در این مقاله فقط به تأثیر پذیری شاعران و نویسندگان ادب فارسی از افسانه ها و بافته های کعب الاحبار اشاره خواهد شد.^۲

کعبُ الأحبار

« نام وی کعب بن ماع و کنیه‌اش ابواسحاق بوده که بعدها در میان مسلمانان به کعب الاحبار یا کعب الحَبر^۳ معروف شد. او یهودی بوده و بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب محمد (ص) نشست و برخاست می‌کرد و از کتب اسرائیلی و شگفتی‌های آنها نقل می‌نمود. » (ذهبی، ۱۴۱۷، ۳/ ۴۸۹) « کعب بن ماع بن هیسوع الحَمیری از یهودیان یمن، زمان پیامبر را درک کرد؛ ولی در زمان ابوبکر یا عمر اسلام آورد. » (نعناعه، ۱۳۹۰: ۱۶۷، همچنین: واقدی: ۱۳۶۹: ۸۳۰) اگرچه او را به خاطر علوم و دانشی که نسبت به شرایع آسمانی و کتب انبیا و سرگذشت پیشینیان داشت؛ لقب کعب الاحبار یا کعب الحَبر داده بودند؛ ولی از نظراهل تحقیق، کعب الاحبار و یارانش از جمله تاریخ‌نگارانی هستند که به جنبه‌های حرام تاریخ می‌پردازند و از این جهت، اخبار و گزارش‌های آنان را مردود می‌دانند، توضیح آنکه « طبقه بندی تاریخ به صورت‌های مختلف انجام می‌شود. برخی از علما تصریح کرده‌اند که تاریخ، مبنای تعیین‌کننده مدار احکام پنجگانه (واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام) است. بخش اخیر؛ یعنی تاریخ‌نگاری حرام، مربوط به مطالب معلوم بسیاری از تاریخ‌نگاران نادان مربوط می‌شود، مورخان که غالباً بر ناقلان از کتاب‌های منتسب به پیشینیان، کتب الاولین تکیه می‌کنند. یکی از این کتابها مُبتداء^۴ اثر وهب بن مُنبّه است که مؤلف آن قائل بود: من سی کتاب را که بر سی پیامبر نازل شده بود، خواندم. بنا به اظهار وی، عبدالله بن سلام و پس از او کعب الاحبار، دانشمندترین اهل زمانه خود بودند و او آنچه را آنان می‌دانستند، گرد آورد. اخباری که دست کم از خرافات ندارد؛ اما با اطمینان و اعتماد بسیار عرضه می‌شود و به این واقعیت که ارزشی بر آنها مترتب نیست و از کتب اوایل نقل می‌شود، اشاره ای ندارد. این مسأله، بویژه در باب سِیرِ (سرگذشت نامه) انبیا صادق است. پس از آنها، اخبار مربوط به مشاجره میان صحابه از جمله رده حرام است؛ زیرا اخباری که این اخباریون (سرگذشت‌نگاران) به دست می‌دهند، به طور کلی مشحون از گزافه‌گویی و خلط مباحث است. » (روزنتال، ۱۳۶۸، ۲/ ۱۵۲-۱۵۱)

عبارات فراوانی که از او در کتب دینی و عرفانی و تفسیری نقل گردید، در واقع بیشتر آنها جنبه حکمت و پند به خود گرفته است و اینکه قبر این یهودی زاده، در شهر حُمصِ سوریه، زیارت گاه عام و خاص است (ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ۱/ ۱۳۵) نشان از تقدس اوست. قداستی که ناشی از زیرکی و کیاستی است که متأسفانه آن را در راه باطل هزینه کرد و همچنین از ضعف فرهنگی مسلمانان حکایت دارد که از صدر اسلام تا به امروز این بیماری همچنان دامنگیر امت اسلامی است:

- « کعب گفت: دنیا با شما دوستی نماید تا به حدی که او را و اهل او را بپرستید.» (غزالی، ۱۳۷۴، ۳/ ۴۴۰)

«... مال و جمال را اصلاً قدری نسیت؛ مگر چون با ایشان علم و عمل باشد و برای آن کعب الاحبار گفت که: علم را طغیان است چون طغیان مال.» (همان: ۳/ ۷۵۹، همچنین: ۱/ ۴۲۵-۴۲۴، ۳/ ۵۰۶، ۵۳۵، ۷۱۵، ۴/ ۸۶۸)

« کعب گوید که: پادشاه عالم، نیمی از حسن و ملاحظت به یوسف داده بود و نیمی در همه عالم قسمت کرده.» (زید طوسی، ۱۳۶۷: ۱۸۵)

درباره ترکیب کعب الاحبار

« خَبر که جمع آن احبار است، کلمه ای است عبری، به معنی روحانی یهودی و برابر کلمه ربی^۵ و گاه در معنی مقامی کمتر از ربی نیز به کار رفته است. مؤلفین اسلامی از قبیل خوارزمی در مفاتیح، آن را برابر کلمه عالم می دانند.» (مصاحب، ۱۳۸۳، ۲/ ۲۲۳۴)

اگرچه کعب بن ماتع، مشهور به کعب الاحبار است؛ ولی برخی در درست بودن این ترکیب تردید دارند و معتقدند که کعب الحبر صحیح است: « کعب الحبر (ح) صحیح است و احبار نباید گفت. از ابن دُرستویه نقل است که گفت: کعب الحبر به کسر حاء صحیح است؛ اما در کتاب شرح نظم الفصیح آمده که کعب الاحبار خالی از اشکال است، چون در این اضافه، رابطه قوی وجود دارد، اعم از آنکه حبر به معنی مداد (مرکب نوشتن) باشد یا به معنی دانشمند. او چون صاحب کتب احبار بود او را کعب الاحبار می گفتند. بیشتر اخباری که از او

روایت شده از اسراییلیات است. او را به غلط کعب الاحبار می‌گویند و فارسی زبانان بدون الف و لام ذکر می‌کنند.» (لغت نامه دهخدا، به نقل از فرهنگ های گوناگون)

در ادب فارسی به هر دو شکل، کعب الاحبار و به ندرت کعب الاحبار آمده، «کعب الاحبار، عنوان تصحیف شده کعب الاحبار، که در زبان فارسی به کسی گفته می‌شود که از همه کارها با خبر است.» (مصاحب، ۱۳۸۳، ۲/ ۲۲۳۴) چنان که در بیت زیر خاقانی به آن اشاره کرده است:

مجلس هر دو رکن را خوانند کعب احبار و کعبه اخبار^۶

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۰۲)

در حدیقه سنایی بیت زیر در متن « کعب الاحبار» و در حاشیه « کعب احبار» آمده:

ابن خطّاب آن به مردی فرد کعب الاحبار ازو روایت کرد

(سنایی، ۱۳۶۸: ۷۲۲)

کعبُ الاحبار و تورات

علمای یهود تازه مسلمان، در باره تورات که خداوند در قرآن کریم به تحریف آن گواهی داده است، (بقره/ ۷۹، نساء/ ۴۶) به دیده احترام می‌نگریستند و از آن به عنوان کتاب خدا یاد می‌کردند، چنان که « کعب همیشه از تورات به عنوان و لقب کتاب خدا نام می‌برد، با اینکه در آن روز تورات تحریف شده و دیگر کتاب آسمانی خالص نبود و هر وقت به طور مطلق از کتاب خدا یاد می‌کرد، مقصودش تورات بود.» (عسکری، ۱۳۷۴، ۶/ ۱۰۴) همچنین علاقه شدید او به تورات سبب شد که از پیش خود سخنان واهی و بی اساس در باره تورات بیافد و در میان مردم منتشر کند و متأسفانه نه تنها عوام؛ بلکه خواص هم به سخنان او به دیده احترام می‌نگریستند، چنان که نگارنده کشف الاسرار بیش از صد بار در تفسیر قرآن کریم از دیدگاه کعب الاحبار استفاده کرده (← شریعت، ۱۳۶۳: ۱۰۰۸) و دانشمندی چون غزالی سخن او را پذیرفته است و نزدیک به پنجاه بار از او حدیث و افسانه و حتی سخنان به اصطلاح حکمت آمیز نقل می‌کند: « کعب گفت: حق تعالی آدم را به ید خود آفرید و تورات

را به ید خود نوشت و بهشت را به ید خود نهال کرد، پس او را گفت: سخن گوی. گفت: قد افلح المؤمنون؛ ای: به درستی نیکبخت شدند گرویدگان.» (غزالی، ۱۳۷۴: ۴/۹۶۲؛ همچنین: میبیدی، ۱۳۷۶، ۴/۱۷۲) و گاه دیده شده که کعب مسایل و حوادث را هم به تورات ارجاع می‌داد: «کعب الاحبار، بومسلم خولانی را گفت: منزلت تو میان قوم تو چگونه است؟ گفت: نیکوست. کعب گفت: تورات به خلاف این ناطق است. بومسلم گفت: در تورات چه آمده است؟ گفت: آنکه چون بنی آدم امر معروف و نهی منکر به جای آرد، منزلت او نزدیک قوم او بد باشد. گفت: تورات به صدق، ناطق است و بومسلم دروغ گفت.» (غزالی، ۱۳۷۴، ۲/۶۷۵ و ۷۲۱، همچنین: غزالی، ۱۳۷۵، ۱/۵۱۸)

کعب الاحبار در دوران خلافت عمر

هنگامی که کعب در زمان خلافت عمر به مدینه آمد و اسلام آورد، بی درنگ، شروع به اجرای سیاست های شومی کرد که به جهت آن، اسلام اختیار کرده بود؛ از جمله آن سیاست‌ها تباه کردن دین و دروغ بستن بر پیامبر اکرم (ص) بود و «از جمله عواملی که وی را در نقل روایات جرأت می بخشید آن بود که عمر بن خطاب، کعب را مسلمانی راستین می پنداشت و به سخنان وی گوش فرا می داد و او نیز در اشاعه احادیث تا آنجایی که می توانست به اشاعه احادیث دروغین می پرداخت.» (ابوریثه، بی تا: ۱۵۲) ابن کثیر به طور ضمنی پذیرفته است که عمر در میدان دادن به کعب و در جهت آنکه وی موقعیتی میان مردم به هم برساند و توجه مردم را به سمت خود معطوف دارد، نقش به سزایی داشته است. (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۴/۱۷) اشیتاق عمر به خواندن تورات تا به حدی بود که حتی پیامبر او را از این امر بر حذر داشت و بنا به نقل مفسران آیه ای نیز در همین زمینه نازل شد:

«... گفته‌اند: این آیت (عنکبوت/ ۵۱) در شأن عمر بن خطاب فرو آمد که به حضرت رسول خدا آمد و نبشته‌یی در دست وی. گفت: یا رسول الله! این نبشته جهودی داد به من، برخوانم؟ رسول گفت: اگر از آن تورات است که حق تعالی به موسی فرستاد، برخوان. عمر می خواند و رسول خدا متغیر و متلون همی گشت و عمر نمی دانست تا عبدالله بن حارث، جوان انصاری، خادم رسول که پیوسته با رسول بودی دست بر پهلوئی عمر زد و گفت: ثکلتک

أَمْكَ يَا عُمَرُ. أَمَا تَرَى وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ يَتَلَوُّنُ؟! فَرَمَى عُمَرُ بِالرَّقِ (= پوست نوشته) وَ نَزَلَتْ: أَوْلَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ الْآيَةَ. عنكبوت / (۵۱)» (مبیدی، ۱۳۷۶، ۷ / ۴۰۸ - ۴۰۷) در دیگر متون ادبی نیز این ماجرا باز تاب داشته :

« عمر، رضی الله عنه، جزوی از تورات مطالعه می کرد، مصطفی، صلوات الله علیه، جزو را از دست او در ربایید که اگر آن کس که تورات بر وی نازل شد زنده بودی، متابعت من کردی.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۸۴)

در قسمت تعلیقات همین کتاب (ص ۴۱۰) آمده: «در مسند دارمی، مروی است که نوبتی فاروق اعظم یک نسخه تورات به حضور مبارک جناب رسول الله خواندن گرفت، در آثنای خواندن چهره مبارک جناب رسالت مآب متغیّر شد...»

مراجعات مکرر عمر به کعب الاحبار و باز تاب گسترده آن در ادب فارسی حاکی از آن است که او برای تورات احترام خاصی قایل بود و حتی «در تفسیر قرآن موارد فراوانی است که وی برای فهم آن به کعب الاحبار مراجعه می کرد و او (عمر) می گفت: ما شئءٌ اِلاّ وَ هُوَ مَكْتُوبٌ فِي تُوْرَاةٍ.» (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ۴ / ۱۷)

«شیخ ما گفت کی: عمر خطّاب پرسید مر کعب الاحبار را کی کدام آیت یافتی در توریه مختصرتر؟ کعب گفت: اندر توریه ایدون یافتم کی حق سبحانه و تعالی می گوید: اَلَا! مَنْ طَلَبَنِي، وَجَدَنِي وَ مَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي: هرک مرا جُست مرا یافت و هرک جز مرا جُست، هرگز مرا نیافت و در برابر این نبشته بود: قَدْ طَالَ شَوْقُ الْاَبْرَارِ اِلَى لِقَائِي وَ اَنَا اِلَى لِقَائِهِمْ اَشَوْقٌ. دراز گشت آرزومندی ایشان به من و من به دیدار ایشان آرزومندترم.» (محمد بن منور، ۱۳۷۸: ۳۰۴)

«هم او (عمر) کعب را گفت: چگونه می یابی ما را در کتاب خدای؟ گفت: وای حاکم زمین را از حاکم آسمان! پس (عمر) درّه (= تازیانه) بلند گردانید و گفت: مگر کسی که با نفس خود حساب کند. کعب گفت: به خدای، ای امیر المؤمنین! که آنچه گفتی در تورات پیوسته آن است، در میان ایشان حرفی نیست الا آنکه: نفس خود را محاسبه کند.» (غزالی، ۱۳۷۴، ۴ / ۶۹۶-۶۹۵؛ همچنین: ۸۱۹)

« عمر خطاب از کعب احبار پرسید که: تو جان کندن چگونه دانی؟ گفت: چنان که شاخی پر خار در درون کسی کنند و هر خاری در رگی آویزد و مردی قوی آن خار می کشد.» (میبدی، ۱۳۷۶: ۳/ ۴۳۰، همچنین: ۱/ ۵۵)

کعب الاحبار که سالها با عمر نشست و بر خاست می کرد، لابد روایات فراوانی از او به خاطر دارد که آن را برای مردم مشتاق بیان کند، چنان که سنایی بدان اشاره دارد:

« التمثیل فی الاجتهاد

کعب احبار ازو روایت کرد	ابن خطاب آن به مردی فرد
بودی بودمی حیات، وبال	گفت: اگر نه ز بهر این سه خصال
این حیاتم دگر نبودی برگ	کردمی اختیار خود را مرگ
می پسندم حیات و مهلت را	لیکن از بهر این سه خصلت را
این سه خصلت بگو و باز مگیر...»	کعب گوید که: گفتمش ای میر
(سنایی، ۱۳۶۸: ۷۲۳-۷۲۲)	

اگر چه اهل تحقیق معتقدند که سرانجام، خلیفه دوم نسبت به کعب بد بین شد و از دروغ پراکنی او در نقل حدیث به تنگ آمد و « او را از نقل حدیث منع کرد و او را تهدید به سرزمین خود نمود و به او گفت: یا باید نقل حدیث را رها کنی یا اینکه تو را به سرزمین بوزینه ها تبعید خواهم کرد.» (دیاری، ۱۳۸۳: ۱۵۸) ولی کعب رسالت شوم خود را در دوره های بعد؛ یعنی دوران حکومت عثمان و معاویه به انجام رسانید.

کعب الاحبار در دوره حکومت عثمان و معاویه

کعب الاحبار در زمان خلافت عثمان نیز مورد توجه خلیفه قرار گرفت و به عنوان مرجع دینی، گره گشای مشکلات تفسیری و اعتقادی خلیفه سوم شد. « خلفایی چون عمر و عثمان و معاویه از کعب الاحبار یهودی در باره مبدأ آفرینش و رویدادهای روز قیامت و حتی تفسیر قرآن و غیره پرسشها می کردند!...» (عسکری، ۱۳۷۵، ۲/ ۶۶) کعب الاحبار در همین دوران بود که از آن چنان منزلتی بر خوردار شد که بر مسند قضاوت و فتوا تکیه زد و عثمان که برای تصرف های بی مورد خود در بیت المال به دنبال مجوزی شرعی می گردید، از این

یهودی تازه مسلمان تأییدیه می‌گرفت و نمونه آن بر خورد عثمان با ابوذر در مورد کعب است که عثمان او را تبعید کرد و به ابوذر گفت: «ای ابوذر! مزاحمت های تو برای من و پرخاشگری تو نسبت به یاران ما بیش از حد شده، پس باید به شام روی» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۳ / ۵۴ و ۵۵) و بسیار حیرت انگیز است که «خلیفه مسلمانان، یهود تازه مسلمانی را به عنوان یار خود معرفی کرده و او را تحت حمایت های بی دریغ خود قرار می‌دهد و درست در همان موقع، صحابه والا قدری همچون ابوذر غفاری به جرم پایبندی به مبانی اعتقادی اسلام و عدالت خواهی باید در پی تبعید و آوارگی ها در صحرای خشک سوزان ربه غریبانه در نقاب خاک کشیده شود.» (محمد قاسمی، ۱۳۸۴: ۹۲) سرانجام کعب نیز با توجه به نارضایتی مردم از خلافت عثمان، با زیرکی تمام، ماندن در مدینه را به مصلحت خود ندید و به جانب دمشق که مرکز فرمانروایی معاویه بود، رهسپار شد. سرزمینی که از هر حیث برای نشر اسرائیلیات مساعد بود، جایی که با نشر اکاذیب و خرافات خود، زمینه دو دستگی مسلمانان را فراهم آورد و عقاید سخیف خود را همچون جبر گرایی و مسایلی از این دست، در میان مسلمانان پراکنده ساخت.

معاویه از جمله شخصیت‌هایی است که بیشترین بهره برداری را از علمای یهودی و نصرانی تازه مسلمان کرده است. ابوهیره که از شاگردان کعب محسوب می‌گردد، از رسول خدا روایت کرده است که: «خداوند سه کس را امین و حی خویش قرار داده است: من و جبرئیل و معاویه.» (ابوری، بی تا: ۲۱۵)

کعب الاحبار هم که در سایه حمایت‌های معاویه توانسته بود به ترویج روایات اسرائیلی و نشر فرهنگ یهود در میان مسلمانان بپردازد، برای ارج نهادن به خدمت های معاویه، به ساختن و پرداختن روایاتی روی آورد که در بزرگ نمایی شخصیت معاویه و مسئولیت بخشیدن به حکومت وی نقش به سزایی ایفا می‌کرد و در این راستا بود که کعب در منزلت شام (مقر حکومت معاویه) به دروغ پراکنی روی آورد و می‌گفت: «او (رسول خدا) کسی است که زادگاهش در مکه، محل هجرتش در طیبه و سلطنت او در شام است.» (الدازی، بی تا، ۵/۱)

«ابن عساکر در تاریخ خویش از کعب الاحبار نقل می‌کند که گفت:

أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ الشَّامُ وَأَحَبُّ الشَّامِ إِلَى اللَّهِ الْقُدْسُ.

خَمْسُ مَدَائِنَ مِنْ مَدَائِنِ الْجَنَّةِ: بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ حُمْصُ وَ دِمَشْقُ وَ جَبْرِينَ (بین دمشق و بعلبک) وَ ظَفَّارُ الْيَمَنِ (زادگاه کعب الاحبار). تِسْعَةُ أَعْشَارِ الْخَيْرِ بِالشَّامِ وَ جُزْأُهُ فِي سَائِرِ الْأَرْضِينَ. (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ۱۱۰، ۱۴۷ و ۲۱۲ به نقل از: عسکری، ۱۳۷۴، ۱۰۵/۶)

غزالی در باره این گفتار واهی اخیر، به نقل از کعب چنین روایت می کند که:

« کعب الاحبار روزی عراق را یاد کرد و گفت: نُهْ عَشْرٍ شَرٌّ در آن است و در آن درد بی درمان است و گفتند: خیر را قسمت کردند، نُهْ بِنَخْشِ بِه شام رسید و یک عُشْرَ بِه عراق و شَرُّ بِرِ عَكْسِ اَيْنَ. » (غزالی، ۱۳۷۴، ۴ / ۶۱۶)

معاویه نیز مقام کعب را گرامی داشت و او را از جمله مقربان و محرمان اسرار خود قرار داد و « به گفته ابن کثیر معاویه از میان همگان و از جمله صحابه رسول خدا (ص) کعب را به خاطر گستردگی علمی او برگزید. » (ابوریثه، بی تا: ۱۴۸) ابْنُ حَجْرٍ عَسْقَلَانِي كَقْتِهْ اسْتِ كِهْ : «همانا معاویه کسی است که به کعب دستور داد که در شام داستان پردازی کند.» (عسقلانی، بی تا، ۳ / ۳۱۶) و او را « در دیدگان همه به عنوان یک قطب علمی و مفسری چیره دست و فردی آگاه به تمام علوم و اسرار کتب پیشینیان معرفی کند. » (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۲ / ۱۳۴)

« قَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ: أَلَا إِنَّ كَعْبَ الْأَحْبَارِ أَحَدَ الْعُلَمَاءِ وَ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ كَالثَّمَارِ وَ إِنْ كُنَّا لَمُفْرَطِينَ. » (تهذيب التهذيب، ۴۴ / ۸، نقل از: ابوعزیز، بی تا: ۵۶)

کعب الاحبار، مفسر قرآن

اینکه چرا کعب و امثال وی توانسته اند به آسانی و به سرعت در میان مردم نفوذ کنند و نه تنها به عنوان مطلعین به تاریخ و ادیان پیشین؛ بلکه به عنوان مفسرین درجه اول محسوب گردند، پرسشی است که پاسخ آن توسط محققین روشن شده است:

« سستی نخستین طبقه صحابه در امر تدوین حدیث، به هر دلیل، برای عناصر فاسدی از یهودیان، مسیحیان و مشرکان مکّه و دیگر کسانی که اسلام در دلهای آنان جای نگرفته؛ امّا خود را در صفوف مسلمانان جای داده بودند، این فرصت را فراهم آورد تا احادیث غریبه و دروغ از زبان رسول اکرم(ص) و نیز بسیاری از داستانها و اخبار امت های پیشین و بویژه داستانهای یهودی به روایت تورات و شروح آن را در میان احادیث جای دهند و قسمتی از

این افسانه‌ها را حتی به تفسیر قرآن بیفزایند. از جمله کسانی که عهده دار این کار بودند می‌توان عبدالله ابن سلام، کعب الاحبار، وهب بن منبه را نام برد. (الحسنی، ۱۳۷۲: ۳۶-۳۵)

علاوه بر آن «اساس تفسیر در ابتدا به طور شفاهی و زبان به زبان استوار گشت؛ چه عربهای آن روز خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و هرگاه که مطابق احساسات و فطرت عادی خود می‌خواستند چیزی از آفرینش و رازهای آن بدانند از یهود و نصاری (اهل کتاب) که در میان عربها بودند سؤال می‌کردند، اینان بیشتر از طایفه حمیرمقیم یمن بودند که دین یهود داشتند و پس از ظهور اسلام گرچه مسلمان شدند و به احکام اسلام عمل می‌کردند؛ ولی افکار و اخباری را که کتبی و شفاهی از یهود گرفته، همچنان نگاه می‌داشتند و هرگاه که عربها از آنان چیزی می‌پرسیدند، بدون تحقیق از روی مندرجات تلمود و تورات پاسخ می‌دادند و به این ترتیب، کتب تفسیر را از همان منقولات انباشته‌اند. مشهورترین این اشخاص یکی کعب بن ماته معروف به کعب الاحبار است که در زمان خلافت عمر مسلمان شد...» (جرجی زیدان، ۱۳۷۳: ۴۶۷)

و به همین تصور واهی، مردم نیز بسیاری از سؤالات دینی و تاریخی خود را از او می‌پرسیدند و در مواردی پاسخ آنان، بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسد. از آن جمله است دیدگاه کعب در باره بازی شطرنج:

«قِيلَ لَكَعْبِ الْأَحْبَارِ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ لَعِبَ بِالشُّطْرَنْجِ؟ فَقَالَ: اللَّعْبُ بِالشُّطْرَنْجِ حَرَامٌ وَالَّذِي يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ مَلْعُونٌ وَأَنْمَا الشُّطْرَنْجُ هُوَ كَيْدُ الشَّيْطَانِ وَأَوَّلُ مَنْ لَعِبَ بِالشُّطْرَنْجِ كَانَ إِبْلِيسُ وَأَوَّلُ مَنْ لَعِبَ بِهِ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ نَمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ الْكَافِرِ، ثُمَّ لَعِبَ بِهِ فِرْعَوْنُ الَّذِي كَانَ يَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى. قَالَ: وَمَنْ جَلَسَ عِنْدَ مَنْ يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ، فَقَدْ اشْتَرَكَ مَعَ إِبْلِيسَ وَفِعْلُهُ. قِيلَ لَكَعْبِ: يَا أَبَا اسْحَقَ! فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ عَلَى شِبْهِ آدَبِ لَأَعْلَى طَرِيقِ الْقَمَارِ؟ فَقَالَ: مَلْعُونٌ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ. ثُمَّ قَالَ كَعْبٌ: أَلَا أَخْبَرُكَ بِمَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ؟ لَقَدْ مَرَّ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى رَجُلَيْنِ يَلْعَبَانِ بِالشُّطْرَنْجِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَنْكُمَا لَوْ جَلَسْتُمَا عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا أَنْتُمَا فِيهِ.» (مبیدی، ۱۳۷۶، ۳/ ۱۵)

افسانه‌ای که میبیدی در هوش و ذکاوت کعب الاحبار در فراگیری قرآن کریم آورده، معلوم می‌گردد که برای موجّه جلوه دادن امثال کعب به عنوان مفسّرین لایق و سزاوار، کوشش‌های فراوانی نیز انجام شده است:

« آورده اند که: کعب الاحبار در ابتداء اسلام وی سورة البقره می‌آموخت، چون به این آیت رسید؛ معلّم او را گفت: فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. کعب گفت: این نه بر وجه است و قرآن چنین نتواند بود. غفورٌ رحیمٌ گفتن اینجا یگه لایق نیست. پس به مُصْحَفِ باز گشتند. در مصحف نبشته بود که: فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. گفت: أَجَلٌ هَكَذَا هِيَ. اکنون قرآن است برآستی و نظم قرآن به درستی. گفتند: از چه دانستی؟ گفت: عَلِمْتُ أَنَّ الْحَكِيمَ لَا يَتَوَعَّدُ ثُمَّ يَقُولُ: غَفُورٌ رَحِيمٌ. » (میبدی، ۱۳۷۶، ۱/ ۵۵۶)

افسانه سازی کعبُ الاحبار

« اصطلاحِ قِصَاص (= قصّه گو) یک اصطلاح مربوط به علم الحدیث است با بار علمی خاص. کسانی که در حوادث گذشته و تاریخ انبیا و خلقت و امثال آن، بدون طرح سند متصل به پیامبر سخن می‌گفتند و در صورت ظاهر سخنان نوعی شباهت به داستان های قرآن کریم داشت به قِصَاص مشهور شدند و در عُرفِ آن روز اسلام به این معنی بود که این شخص همچون قرآن کریم، از تواریخ انبیا و امثال آن، بدون نقل سند سخن می‌گوید. اولین کسی که در جهان اسلام، بنیان قصّه گویی را نهاده است، تمیم داری، یهودی تازه مسلمان می‌باشد. » (عسکری، ۱۳۷۴، ۶/ ۸۳) در عهد پیامبر و ابوبکر قصّه گویی وجود نداشت « تمیم از خلیفه، عمر بن الخطّاب اجازه خواست تا بر مردم، ایستاده قصّه بگوید و عمر بدو اذن داد. » (همان: ۸۴) ۷

اهل تحقیق معتقدند که: « قصّه گویی عامل اصلی ورود بسیاری از اساطیر و افسانه های امت‌های دیگر همچون یهودیان و مسیحیان به حوزه اسلام است. » (احمد امین، ۱۹۶۹م: ۱۶۱) و به همین جهت « هنگامی که امام امیرالمؤمنین، علیه السّلام، حکومت را به دست گرفت، یکی از اولین کارهای ایشان، اخراج قِصَاصین از مسجدها بود؛ البتّه اینان مثل بسیاری دیگر از فراریان از حکومت عدل امام امیرالمؤمنین به معاویه پناهنده شدند. » (همان: ۹۷) و بار

دیگر با حمایت‌های بی‌دریغ معاویه رسمیت یافتند، از جمله این افسانه سرایان کعب الاحبار است. متأسفانه افسانه‌های بی‌معنی و گاه توهین‌آمیز او به ساحت مقدس انبیا نه تنها مورد نقد و کنکاش پیشینیان قرار نگرفت؛ بلکه کتاب‌های تفسیر و تاریخ و به تبع آن، متون منظوم و مثنوی‌پارسی مغلوب این افسانه سرایی شد و آکنده از سخنان و افسانه‌های او گردید. افسانه‌ها و سخنان کعب الاحبار که در ادب فارسی بازتاب داشته است، بسیار بیشتر از آن است که در یک مقاله بتوان بدان پرداخت؛ لیکن به مواردی که بیشتر ذهن وزبان اهل ادب را به خود معطوف کرده است، اشاره می‌شود:

احتلام (جُنُب شدن) آدم (ع)

متأسفانه «اسرائیلیات به دلیل نفی عصمت پیامبران و نسبت اعمال قبیح و منافی عفت به ایشان، صحت و قداست اعتقادات مسلمانان را تا حدی تحت تأثیر قرار داد.» (ایزدی مبارکه، ۱۳۷۶: ۲۲۶) از جمله آنها چگونگی خلقت یاجوج و ماجوج است. در کتاب مقدس از یاجوج و ماجوج به عنوان دشمنان دین مسیحی سخن گفته شده (← هاکس، ۱۳۸۳: ۷۷۵) و در قرآن کریم نیز در سوره مبارکه کهف ۹۵/ و انبیا ۹۶/، از شخصی به نام ذوالقرنین نام برده می‌شود که در برابر قوم وحشی و متجاوز یاجوج و ماجوج سدّی استوار ساخت، تا مردم از دست آنان در امان باشند؛ اما افسانه جعلی و خیالی چگونگی خلقت یاجوج و ماجوج، جسارت آشکار به ساحت مقدس حضرت ابوالبشر است که مروج این قصّه موهوم، کعب الاحبار یهودی است:

«کعب گفت: ایشان [یاجوج و ماجوج] فرزند آدم اند نه از حوا زاده، که آدم را، علیه السلام، وقتی احتلام رسید و نطفه‌ای که از وی جدا شد، با خاک آمیخته گشت، آدم چون از خواب بیدار گشت؛ بر آن نطفه که از وی بیامد، غمگین گشت. ربّ العزه از آن نطفه، یاجوج و ماجوج بیافرید، فَهْم يَتَّصِلُونَ بِنَا مِنْ جِهَةِ الْاَبِ دُونَ الْاُمِّ.» (مبیدی، ۱۳۷۶،

۷ / ۷۴۲)

در ادب فارسی نیز این داستان خیالی بازتاب داشته است:

خصم به مستی آمد از ابلیس هم چنانک
 یا جوج بود نطفه آدم به احتلام
 (خاقانی، ۱۳۵۷، ۳۰۳)

هاروت و ماروت، زهره و بابل

بر پایه سخن علامه طبرسی، در باره ماهیت هاروت و ماروت دو نظر وجود دارد:

- ۱- عده‌ای معتقدند که هاروت و ماروت نام دو فرشته است.
 - ۲- گروهی دیگر بر این پندارند که آنان دو انسان عادی از انسان‌های روزگار خود بودند، نه دو فرشته از فرستادگان خدا. (← طبرسی، ۱۴۱۷، ۱ / ۳۸۱-۳۸۰)
- این اختلاف نظر نیز در بین محققین در باره «بابل» هم دیده می‌شود: «علما را خلاف است که بابل در دیار کوفه است یا در دیار مغرب، یا به کوه دماوند.» (مبیدی، ۱۳۷۶، ۱ / ۳۸۱-۳۸۰، حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ۱ / ۷۴-۷۵)
- به داستان هاروت و ماروت و سحرآموزی آنان به مردم، فقط یک بار در قرآن مجید (بقره / ۱۰۲) اشاره شده است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:
- «مفسرین در تفسیر این آیه، اختلاف عجیبی به راه انداخته‌اند، به طوری که نظیر این اختلاف را در هیچ آیه ای از ایشان نمی‌یابیم... این قصه مطابق خرافاتی است که یهود برای هاروت و ماروت ذکر کرده‌اند و برای هر دانش‌پژوه خردبین روشن است که این احادیث مانند احادیث دیگری که در مطاعن انبیا و لغزش‌های آنان وارد شده، از دسیسه‌های یهود خالی نیست و کشف می‌کند که یهود تا چه پایه و با چه دقتی خود را در میانه اصحاب حدیث در صدر اول جا زده‌اند تا توانسته‌اند با روایات آنان به هر جور که بخواهند بازی نموده و خلط و شبهه در آن بیندازند.» (طباطبایی، ۱۳۷۷، ۱ / ۳۵۳-۳۵۱)
- البته سخن علامه طباطبایی مبنی بر اسرائیلی بودن قصه هاروت و ماروت با نوشته‌های کتاب مقدس هم مطابقت دارد. در نامه دوم پطرس می‌خوانیم که: «شما می‌دانید که خدا فرشتگانی را که گناه کردند، بدون تنبیه رها نکرد؛ بلکه آنها را به گودال‌های تاریک دوزخ فرستاد تا در آن جا برای داوری نگه داری شوند.» (نامه دوم پطرس رسول، ۲ / ۴)

و در نامه یهودا نیز در باره هاروت و ماروت چنین می گوید: «همچنین خدا فرشتگانی را که مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را ترک نمودند، تحت ظلمت و در زنجیرهای ابدی نگاه داشته است تا در روز داوری محکوم شوند.» (نامه یهودا، ۱/ ۶)

اما آنچه که زاید بر گفته قرآن کریم و کتاب مقدس است، بر ساخته افسانه سرایانی است که کعب الاحبار در رأس آنان می باشد، بنا بر آنچه که در تفسیر ابن کثیر آمده است: «قال عبد الرزاق فی تفسیره عن الثوری، عن موسی بن عقبه، عن سالم، عن ابی عمر، عن کعب الاحبار... از کعب الاحبار روایت شده که: فرشتگان گناهان انسان را نزد خداوند برشمردند، حق تعالی به آنان فرمود: دو تن از بین خود انتخاب کنید، آنان هاروت و ماروت را برگزیدند. خداوند آنان را به زمین فرستاد و از آنان خواست که به او شرک نوزند و زنا نکنند و شراب نخورند؛ ولی آنان هر سه گناه در یک روز به گفته کعب مرتکب شدند. (ابن کثیر، ۱۳۸۵ ق، ۱/ ۲۴۳)

این افسانه که آبخور آن تورات بوده و سپس کعب الاحبار آن را با آب و تاب بیشتری در بین مسلمانان رواج داده است، بسیاری از کتب تاریخی و تفسیری را در بر می گیرد و به تبع آن ادب فارسی را سخت تحت تأثیر خود قرار داد و می توان گفت که پرکاربردترین افسانه اسرایلی است که تقریباً در همه دیوان ها از آن سخن به میان آمده است. شاید ماجرای عشق و شیفته شدن هاروت و ماروت به زنی به نام زهره که در این قصه آمده است، علت بازتاب وسیع آن در زبان و ادبیات فارسی باشد:

«مفسران و اصحاب حدیث و نقله آثار گفتند: فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیهها و پرده دریدن و خون ریختن ایشان، گفتند: خداوند این زمین داران و خاکیان را بر گزیدی و ایشان ترا نافرمانند. رب العالمین گفت: اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی؛ حال شما همچون حال ایشان بودی. رب العالمین گفت: اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را به صفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم. هاروت و ماروت را برگزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند. خداوند عز وجل ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق و شهوت در ایشان آفرید، چنانکه در فرزندان آدم. ایشان بیامدند و به روز، حکم می کردند و کار خلق می گزاردند و به شب، بر آسمان می شدند به متعبد خویش. آخر روزی زنی آمد پیش ایشان به مجلس حکم با

خصمی که داشت و نام آن زن زهره بود، نیکو روی که جمال وی بغایت کمال بود و در دل ایشان هواء آن زن افتاد. به یکدیگر باز گفتند، آنگه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند تا وی را به خانه خواندند و کام از وی طلب کردند. آن سر و آنگه گفت: اگر شما را مرادی است از من، بت پرست باید شدن، چنانکه آن زن و قتل کردن و خمر خوردن. ایشان گفتند: این نه کار ماست که ما را از این نهی کرده اند و پرهیز فرموده. آن روز رفت دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان. سدیگر روز هوی بغایت رسید و صبرشان برمید. گفتند: از آنچه فرمودی، خمر خوردن آسانتر است. ندانستند که خمر مجمع جنایت است و اصل گناهان. قال النبی صلعم: الخمر أمُّ الخبائث» پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن بر گرفتند... و گفته اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد، پس خُرَّاسِ آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عزّ و جلّ صورت وی بگردانید تا کوکبی گشت. ^۸ اکنون آن ستاره سرخ است: نام وی به زبان عرب، زهره و به زبان عجم، آنهید و به زبان نبطی، بیدخت... خداوند عزّ و جلّ، ایشان را مُخیر کرد میان عذاب دنیوی و عقبوی و عذاب دنیوی اختیار کردند و در زمین بابل، پس ایشان را سرنگون به چاهی در آویختند تا به قیامت.» (میبدی، ۱۳۷۶، ۱: ۲۹۶-۲۹۵، همچین: طبری، ۱۴۰۶، ۱ / ۷۱، میرخواند، ۱۳۷۵، ۱ / ۲۰)

فردوسی در آغاز داستان بیژن و منیژه به نیرنگ سازی هاروت اشاره کرده است:

گهی می گسارید و گه چنگ ساخت تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت

(فردوسی، ۱۳۷۰، ۳ / ۸۲۲)

همچنین:

به بابل می روی ای مردِ فرتوت که سحر آموزی از هاروت و ماروت

هزاران سال شد کان دو فرشته نگونسارند جایی تشنه گشته

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۸۸، همچین: ۲۲۰)

قبولش ز هاروت ناهید سازد کمالش ز بابل خراسان نماید

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۳۰، همچین: ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۶ و...)

سحرگویند حرام است در این عهد؛ ولیک چشمت آن کرد که هاروت به بابل نکند

(سعدی، ۱۳۶۸: ۷۴۱)

مولانا در مثنوی به طور مفصل به این افسانه پرداخته است. به ویژه در «اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش و آمیزی اهل دنیا خواستن و در فتنه افتادن» (← مولوی ۱۳۸۴، ۱/ ۱۴۸-۱۴۷، همچنین: ۲۶۴، ۳۴۷، ۶۲۰، ۹۲۳ و....)

خروس عرشی

داستان دیگری که ذهن خیال باف کعب سر هم کرد و به جامعه مسلمان عرضه کرد و متأسفانه اهل تفسیر نیز به دیده قبول بدان نگریستند و به تبع آن در ادب فارسی بازتاب گسترده ای یافت، داستان جعلی خروس تسبیح گوشت با وصف عجیب و غریبی که عقل از قبول آن امتناع می ورزد؛ البته شگفت آن که برخی از علما آن را به عنوان سخن پیامبر به نقل از ابوهیریه که از آبشخور فاسد کعب الاحبار تغذیه می کرد، روایت کرده اند.

(← فروزانفر، ۱۳۷۶: ۴۷۰-۴۶۹)

سند این حدیث در الموضوعات به نقل از فحول علمای اهل سنت نظیر بخاری، نسایی، دارقطنی و العقیلی مورد جرح واقع شده و رجال آن نیز ضعیف شمرده شده. (← ابن جوزی، ۱۳۸۸ق، ۷/ ۳) نص این حدیث که از منقولات کعب الاحبار محسوب می گردد، چنین است:

« خداوند را خروسی است که گردنش زیر عرش و پنجه هایش در زیر زمین است و هرگاه آن خروس صیحه بکشد، خروسها فریاد می کنند: پاک و منزّه است خداوند رحمانی که جز او خداوندگاری نیست.» (نهایه الارب، ۱/ ۲۲۰؛ به نقل از: ابوریته، بی تا: ۲۰۸) بر اساس همین افسانه، نظامی در باره خود و مقلدینش چنین گفته است:

شندم که بالای این سبزه فرش	خروسی سپید است در زیر عرش
چو او بر زند طبل خود را دوال	خروسان دیگر بکوبند بال
همانا که آن مرغ عرشی منم	که هر بامدادی نوایی زنم
بر آواز من جمله مرغان شهر	بر آرند بانگ، اینت گویای دهر

(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۱۷۷)

این ادعا در شعر خاقانی نیز تکرار شده است:

ما مرغ عرشیم که بر بانگ ما روند	مرغان شب شناس نواخوان صبحگاه
---------------------------------	------------------------------

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۷۴)

مولانا در ماجرای خواندنی که بین سگ و خروس رخ می دهد، از زبان خروس به این موضوع اشاره دارد:

گفت: حاشا از من و از جنس من	که بگردیم از دروغی مُمتحن
ما خروسان چون مُؤذَن راست گوی	هم رقیب آفتاب و وقت جوی
اصل ما را حق پی بانگ نماز	داد هدیه آدمی را در جهاز
گر به نا هنگام سهوی مان رود	در اذان آن مَقْتَل مامی شود
گفت نا هنگام حیّ عَل فلاح	خون ما را می کند خوار و مُباح
آنکه معصوم آمد و پاک از غلط	آن خروس وحی جان آمد فقط

(مولوی، ۱۳۸۴: ۴۴۲، همچنین: ۷۲۰؛ جامی: ۱۳۷۰: ۳۴۷)

مقدار عمر جهان

یکی دیگر از موضوعات مطرح در متون تاریخی، نظر گذشتگان در باره عمر جهان از آغاز تا پایان آن است. مسلم است که حقیقت آن بر کسی روشن نیست؛ اما رویان اسراییلی در مقدار آن بحث ها و اختلاف نظر دارند و در سخنی که آن را به رسول خدا و ابن عباس نسبت داده اند، عمر جهان را هفت هزار و به نقل از کعب الاحبار شش هزار سال ذکر کرده اند:

« سخن در مقدار زمان از آغاز تا انجام آن:

دانشوران سلف در این باب خلاف کرده اند. بعضی گفته اند: همه زمان هفت هزار سال است. از ابن عباس آورده اند که: دنیا یکی از روزهای آخرت است و هفت هزار سال است. شش هزار و چند سال گذشته و پس از چند صد سال موحّدی نباشد و دیگران گفته اند: همه زمان شش هزار سال باشد و این را از کعب روایت کرده اند.» (طبری،

۱۳۵۲، ۷/۱)

ابن اثیر ذیل عنوان « گفتار در باره سراسر زمان از آغاز تا پایان» مطالبی آورده اند که حاکی از تلاش یهودیان و مسیحیان در تعیین دقیق عمر جهان است:

« ابو جعفر طبری گوید: یهودیان گمان برده اند که آنچه در تورات از آغاز آفرینش آدم تا زمان هجرت استوار گشته است، چهار هزار و سیصد و چهل و دو (۴۳۴۲) سال است. ترسیان (مسیحیان) یونان گفته اند: از آفرینش آدم تا هجرت خاتم پنج هزار و نهصد و نود و دو (۵۹۹۲) سال و یک ماه است.» (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ۱ / ۱۵-۱۴)

در ادب فارسی هر دو قول روایت شده است:

هیچ یگانه نژاد چرخ فلک همچو تو تا که همی مُلک راند سال فلک شش هزار

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۸۴، همچنین: ۲۲۴)

«...این علم به مدرسه حاصل نشود و به تحصیل شش هزار که شش بار عمر نوح بود

برنیاید.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵، ۱ / ۱۱۸)

حکم هفتصد هزار ساله شمار تابع حکم او به هفت هزار

(نظامی، ۱۳۸۰: ۶۰۴)

فردا چو از این سراچه اندر گذریم با هفت هزار سالگان هم سفریم

(خیام، ۱۳۸۰: ۹۷)

آسمان در دور هفتم بعد سال شش هزار زاده فرزندی که تختش تاج سعدان آمده^۹

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۷۲، همچنین: ۵۱، ۱۰۱)

برخی دیگر از افسانه‌هایی که توسط کعب الاحبار در ادب فارسی باز تاب یافته، به علت اطلاع کلام از بیان آن خوداری شده و به اجمال اشاره می‌شود:

مهمانی دادن حضرت سلیمان (ع) (میبدی، ۱۳۷۶، ۷ / ۱۹۲، مولوی، ۱۳۸۴، ۱ / ۶۵)،
 قصه عجیب و غریب ارم ذات العماد و خیال بافی کعب الاحبار برای معاویه (میبدی، ۱۳۷۳،
 ۱۰ / ۴۸۳ - ۴۸۱، گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۰) و افسانه کعب در باره حلیمه سعیدیه. (میبدی،
 ۱۰ / ۱۳۷۳ / ۵۲۶ به بعد). عرضه شدن طبقات فرزندان آدم به حضرت آدم (ع) (میبدی، ۱۳۷۳،
 ۱۳-۱۲) عدم استجابت دعای حضرت موسی (ع) (غزالی، ۱۳۷۴، ۳ / ۳۱۷ و ۶۶۷) اینکه ذبیح
 اسحاق است نه ابراهیم (مولوی، ۱۳۷۵ / ۳۰۷، ۲ / ۷۸۴، ۸۸۴، همچنین: ابن کثیر، بی تا، ۴ / ۱۷،
 معرفت، ۱۳۸۵، ۲ / ۱۱۱) ایستادن خداوند و فرشته بر صخره بیت المقدس (طبری، ۱۳۵۲، ۱ /
 ۵۷۴) که به همین جهت در ادب فارسی به این صخره به دیده احترام نگریسته شد. (میبدی،

۱۳۷۶، ۶۲۷ / ۲، خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۸، ۷۳، ۹۸، ۱۱۰، ۱۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲، ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۵۴-
 ۴۸، غزالی، ۱۳۷۴، ۳ / ۵۵۵)

حافظان اسلام در برابر کعب الاحبار

در پایان، بحث این نکته ضروری است که چه کسانی در برابر یاوه سرایی‌های کعب‌الاحبار واکنش نشان دادند و به خیال بافی‌های او اعتراض کردند، چنان که در ذیل عنوان عمر و کعب‌الاحبار اشاره شد، حکایت از آن دارد که از زمان پیامبر(ص) مبارزه با مروّجان اسرائیلی آغاز شد و پس از آن، حضرت علی (ع) نیز در برابر یاوه سرایی‌های علمای تازه مسلمان اهل کتاب نظیر کعب‌الاحبار، سکوت نکرده و هر جا که فرصتی پیش می‌آمد او و یارانش را تکذیب می‌کرد: « در دوران عمر روزی مجلسی در حضور خلیفه تشکیل شده بود و در آن مجلس امام علی (ع) و کعب نیز شرکت داشتند که مردی از عمر خواست که از او سؤالی کند که خدا قبل از اینکه عرشش را بیافریند کجا بوده است؟ و نیز آب را که بعداً عرش خود را بر روی آن نهاد، از چه چیز خلق کرده است؟ عمر از او پرسید و کعب گفت: خداوند قبل از خلقت عرش، قدیم و ازلی بوده و بر صخرهٔ بیت المقدس قرار داشته. آنگاه که خداوند ارادهٔ خلقت عرش کرد، آب دهان انداخت و از آن آب دهان دریاها خلق شدند. امام (حضرت علی، علیه السلام) رو به کعب کرد و گفت: اصحاب تو به اشتباه رفتند و کتاب‌های خدا را تحریف کردند، ای کعب! وای بر تو! اگر به ما باشد که صخره و هوا با خداوند باشند، آنها هم چون حق تعالی، قدیم و ازلی می‌شوند؛ در این صورت، سه موجود قدیم خواهیم داشت و گذشته از این خداوند برتر از این است که مکانی داشته باشد و بتوان به آن اشاره کرد و خداوند آن طور که ملحدان می‌گویند و جاهلان گمان می‌برند، نیست. وای بر تو کعب! آن کس که به قول تو از آب دهانش این دریاها را عظیم به وجود آمد، بزرگتر از آن است که بر صخرهٔ بیت المقدس جای بگیرد.» (ابوشهبه، ۱۴۱۳: ۸۷)

پیروان صدیق اهل بیت هم در قبال اسرائیلیات موضع سختی اتخاذ کردند. نمونهٔ بارز آن برخورد تند ابوذر غفاری با کعب‌الاحبار است که سر انجام ابوذر به خاطر همین اعتراض‌های مکرر تبعید می‌گردد:

« کعب الاحبار در میان بعضی از یاران برجسته و بزرگ پیغمبر، از قبیل ابوذر غفاری مورد طعن و تردید بوده و گاه به شدت بر او تاخته اند و عنوان ابن الیهودیه به او داده اند و از اینکه در کار مسلمانان اظهار نظر می کرده انتقاد نموده اند و در اسلام او نیز تردید داشته‌اند.» (مصاحب، ۱۳۸۳، ۲/ ۲۲۳۴) چنان که در متون تاریخی و ادبی بدان اشاره شد:

«... چون عبد الرحمن بن عوف وفات کرد، طایفه ای از اصحاب پیغامبر گفتند که: بر عبد الرحمن بن عوف از این چه (از مال دنیا) گذاشت می ترسیم. کعب الاحبار گفت: سبحان الله! بر عبد الرحمن بن عوف چه می ترسید! پاکی الفخت و پاکی خرج کرد و پاکی گذاشت. پس این سخن به ابوذر رسید و بر خشم بیرون آمد کله اشتری دید، آن را بگرفت و در طلب کعب رفت، کعب را گفتند که بوذر تو را می طلبد، او بگریخت و بر عثمان - رضی الله عنه - رفت و این حال بگفت و استعانت نمود و بوذر بر پس او تا سرای عثمان برفت و چون به سرای درشد، کعب بر خاست و در پس عثمان نشست از بیم بوذر. بوذر گفت: بگو ای پسر جهود! به چه تو می گویی که باکی نیست از آنچه عبد الرحمن بن عوف گذاشت!..... دروغ گفتمی و دروغ گفت هر که غیر این گفت. پس کعب به حرفی وی را جواب نگفت تا آنگاه که بیرون رفت.» (غزالی، ۱۳۷۴، ۳/ ۵۵۵، نزدیک به همین مضمون: طبری، ۱۳۵۲، ۱/ ۵۷۴)

غیر از حضرت علی (ع) و ابوذر، ابن عباس نیز کعب را دروغگو و یهودی خطاب می کند. به ابن عباس خبر دادند که کعب می گوید: « روز قیامت خورشید و ماه را چون دو گاو بی دست و پا بیارند و در جهنم افکنند. عکرمه گوید: لبهای ابن عباس از خشم بلرزید و گفت: کعب دروغ می گوید. کعب دروغ می گوید. کعب دروغ می گوید. این قصه یهودی است که می خواهد به اسلام در آرد. خدا این یهودی را بکشد و روسیاه کند که بر دو بنده مطیع خدا (ماه و خورشید) دروغی یزرگ می بندد.» (طبری، ۱۳۵۲، ۱/ ۴۰ - ۳۹)^{۱۰}

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد، برمی آید که برخی از علمای اهل کتاب، پس از تثبیت اسلام به ناچار به دین مقدس اسلام گرویدند؛ ولیکن به شیوه های گوناگون سعی در تضعیف آن داشتند. به دلایلی از جمله، ضعف فرهنگی اعراب و میدان دادن خلفا، به ویژه امویان، به این گونه از افراد، سبب شد تا کوشش آنان در جهت ضربه زدن به اسلام از طریق وارد کردن افسانه ها و خرافات به متون تفسیری و تاریخی مؤثر واقع شود و با وجود موضع گیری پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و دیگر ائمه و پیروان صدیق او در قبال کعب الاحبار و یاران او، افکار و اندیشه های شوم آنان پس از قرن ها در متون اسلامی همچنان مشهود باشد. برجسته ترین، آنان کعب بن ماتهع است که به خاطر دانش فراوان او از کتاب مقدس و اخبار پیشینیان به کعب الاحبار شهرت یافت. از نظراهل تحقیق، کعب الاحبار و یارانش از جمله تاریخ نگارانی هستند که به جنبه های حرام تاریخ می پردازند و از این جهت، اخبار و گزارش های آنان را مردود می دانند. کعب همیشه از تورات به عنوان و لقب کتاب خدا نام می برد و علاقه شدید او به تورات سبب شد که از پیش خود سخنان واهی و بی اساس در باره تورات بیافد و در میان مردم منتشر کند و متأسفانه نه تنها عوام؛ بلکه خواص هم به سخنان او به دیده احترام می نگریستند، چنان که نگارنده کشف الاسرار بیش از صد بار در تفسیر قرآن کریم از دیدگاه کعب الاحبار استفاده کرد و دانشمندی چون غزالی نزدیک به پنجاه بار از او حدیث و افسانه و حتی سخنان به اصطلاح حکمت آمیز نقل می کند. از جمله عواملی که وی را در نقل روایات جرأت می بخشید، آن بود که عمر بن خطاب، کعب را مسلمانی راستین می پنداشت و به سخنان وی گوش فرا می داد و او نیز تا آنجایی که می توانست به اشاعه احادیث دروغین می پرداخت.

کعب الاحبار در زمان خلافت عثمان نیز مورد توجه خلیفه قرار گرفت و به عنوان مرجع دینی، گره گشای مشکلات تفسیری و اعتقادی خلیفه سوم شد و در همین دوران بود که بر مسند قضاوت و فتوا تکیه زد و عثمان که برای تصرف های بی مورد خود در بیت المال به دنبال مجوزی شرعی می گردید از این یهودی تازه مسلمان تأییدیه می گرفت. سرانجام کعب نیز با توجه به نارضایتی مردم از خلافت عثمان، با زیرکی تمام، ماندن در مدینه را به مصلحت خود ندید و به جانب دمشق که مرکز فرمانروایی معاویه بود، رهسپار شد؛ سرزمینی که از هر

حیث برای نشر اسرائیلیات و خرافات آماده بود و معاویه نیز بیشترین بهره برداری را از علمای یهودی و نصرانی تازه مسلمان می‌کرد.

کعب الاحبار که مؤفق شد در سایه حمایت‌های معاویه به ترویج روایات اسرائیلی و نشر فرهنگ یهود در میان مسلمانان پردازد، برای ارج نهادن به خدمات‌های معاویه، به ساختن و پرداختن روایاتی روی آورد که در بزرگ‌نمایی شخصیت معاویه و مسئولیت بخشیدن به حکومت وی نقش به‌سزایی ایفا می‌کرد و در این راستا بود که کعب در منزلت شام، مقرحکومت معاویه به دروغ پراکنی روی آورد.

اینکه چرا کعب و امثال وی توانسته‌اند به آسانی و به سرعت در میان مردم نفوذ کنند، پاسخ آن را باید در سستی نخستین طبقه صحابه در امر تدوین حدیث جستجو کرد که به هر دلیل، برای عناصر فاسدی از یهودیان، مسیحیان و مشرکان مکه و دیگر کسانی که اسلام در دل‌های آنان جای نگرفته؛ اما خود را در صفوف مسلمانان جای داده بودند، این فرصت را فراهم آورد تا احادیث غریبه و دروغ از زبان رسول اکرم (ص) و نیز بسیاری از داستانها و اخبار امت‌های پیشین و بویژه داستان‌های یهودی به روایت تورات و شروح آن را در میان احادیث جای دهند و قسمتی از این افسانه‌ها را حتی به تفسیر قرآن بیفزایند و مشهورترین این اشخاص، کعب بن ماعع معروف به کعب الاحبار است. متأسفانه افسانه‌های بی‌معنی و گاه توهین‌آمیز او به ساحت مقدس انبیا نه تنها مورد نقد و کنکاش پیشینیان قرار نگرفت؛ بلکه کتاب‌های تفسیر و تاریخ و به تبع آن، متون منظوم و متشورادب پارسی مغلوب این افسانه سرایی شد. افسانه‌ها و سخنان کعب الاحبار در ادب فارسی باز تاب بسیار گسترده‌ای دارد و بیان همه موارد آن در یک مقاله امکان‌پذیر نیست؛ لیکن به مواردی که بیشتر ذهن و زبان اهل ادب را به خود معطوف کرده، اشاره شد.

پی نوشت ها:

- ۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۳۹-۲۲۳.
- ۲- نگارنده، مقالاتی دیگر در همین موضوع در فصلنامه های علمی و پژوهشی ادبیات فارسی منتشر کرده است که پیشنهاد می شود برای مطالعه بیشتر بدان رجوع شود: تأثیرپذیری سخنوران ادب فارسی از احادیث ابوهریره (واحد خوی، شماره ۱۴) بررسی نقش اسرایلیات در پیدایش نماد های گوناگون در ادب عرفانی و تأثیر پذیری سخنوران ادب فارسی از افسانه های وهب بن مُنبّه (واحد مشهد، شماره ۲۷ و دیگری در دست چاپ) باز تاب اسرایلیات در قصه های حضرت آدم (ع) بر اساس متون تاریخی (فقه و تاریخ تمدن، واحد مشهد، شماره ۲۵)
- ۳- حَبْر (حَ یا ح): یعنی دانشمند که جمعش اَحْبَار است. این نام گذاری برای این است که آثار و افعال و کردار نیکویشان مورد پیروی و پذیرش قرار می گیرد. (راغب، ۱۳۷۵، ۱/ ۴۴۳) و واژه اَحْبَار چهار بار در قرآن مجید به کار رفته است در سوره مائده: ۴۴ و ۶۳ به معنی علمای یهود است و در سوره توبه: ۳۱ و ۳۴ مثلاً اینکه شامل علمای یهود و نصاری، هر دو است و چون در باره علمای نصاری کلمه قَسَّیْسین به کار رفته، به نظر می آید که مراد از اَحْبَار، علمای یهود باشد. «والله اعلم.» (قرشی، ۱۳۷۸، ۱/ ذیل حبر)
- ۴- مُبْتَدَاء: به کتاب هایی گفته می شود که اخبار پیشینیان در آن درج شده و « مصداق خاص آن از اخبار پیشینیان، اخبار انبیای الهی از زمان آدم (ع) به بعد است.» (جعفریان، ۱۳۷۵: ۳۲۱)
- ۵- رِبِّي: « عنوان علما و مجتهدین جامعه یهود. یهود، مجتهدین و علمای خویش را از باب احترام رِبَّن (استادِ ما) و رِبِّي (استادِ من) می خوانده اند.» (مصاحب، ۱۳۸۳، ۱/ ۱۰۷۳)
- ۶- در حاشیه دیوان خاقانی به جای کعبه اخبار، کعبه احرار و کعبه اخیار هم آمده.
- ۷- به نقل از: مسند احمد، ۳/ ۴۴۹، حدیث سائب بن یزید+ منتخب الكنز، ۴/ ۵۵۵ و ۵۶+ تاریخ ابن عساکر، ۱/ ۴۸۰+ الاصابه، ۱/ ۱۸۶، شماره ۸۳۷+ اسد الغابه، ۱/ ۲۵۶، شماره ۵۱۵)
- ۸- مولانا بر اساس این افسانه است که گفته:

چون زنی از کار بد شد روی زرد
مسخ کرد او را خدا و ژهره کرد

 (مولوی، ۱۳۸۴، ۱/ ۲۹۷)
- ۹- « خورشید که دور هفتم زاده شده، حضرت رسول اکرم (ص) است که فرموده: «عُمَرالدُنْیا سبعة آلاف و اَتانی فی سبع الاخیر.» (سجادی، ۱۳۷۴، ۱/ ۵۶۰)
- ۱۰- در باره موضع سایر ائمه و شیعیان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در قبال کعب الاحبار و یاران او بنگرید به: محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۶۸-۱۵۶)

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- کتاب مقدس
- ۳- ابن ابی الحدید، (۱۳۸۵هـ.ق)؛ شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
- ۴- ابن بطوطه، (۱۳۷۰)، سفرنامه، ترجمه دکتر علی موحد، تهران، آگاه.
- ۵- ابن جوزی، (۱۳۸۸هـ.ق)؛ الموضوعات، تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدینه منوره، مکتبه السلفیه.
- ۶- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۸هـ.ق)؛ تفسیر القرآن العظیم، ترکیه، دار الدعوة.
- ۷- -----، (۱۳۸۵هـ.ق)؛ تفسیر ابن کثیر، بیروت، دارالاندولس.
- ۸- ابوریّه، محمود، بی تا؛ اضواء علی السنّه المحمّدیّه، قاهره، دارالمعارف.
- ۹- ابوشهبه، محمد بن محمد، ۱۴۱۳هـ.ق؛ الاسرایلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، بیروت، دارالجبیل.
- ۱۰- ابو عزیز، سعدیوسف محمود، بی تا؛ الاسرایلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر قدیماً و جدیداً، مصر، المکتبه توفیقیّه.
- ۱۱- احمد امین، (۱۹۶۹ م)؛ فجر الاسلام، بیروت، دار الکتب العربی.
- ۱۲- ایزدی مبارکه، کامران، (۱۳۷۶)، شروط و آداب تفسیر و مفسّر، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۳- بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، (۱۴۰هـ.ق)؛ صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.
- ۱۴- جامی، نور الدین عبدالرحمان، ۱۳۷۰، هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، تهران، گلستان کتاب.
- ۱۵- جرجی زیدان، (۱۳۷۳)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش: علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.
- ۱۶- جعفریان، رسول، (۱۳۷۵)، مقالات تاریخی، قم، دفتر نشر الهادی.
- ۱۷- حافظ ابر، عبدالله بن لطف الله، (۱۳۷۸)، جغرافیای حافظ ابرو، مقدمه، تصحیح و تحقیق: صادق سجّادی، تهران، آینه میراث: وابسته به مرکز نشر میراث مکتوب.
- ۱۸- الحسنی، هاشم معروف، (۱۳۷۲)، اخبار و آثار ساختگی سیری انتقادی در حدیث، ترجمه حسین صابری، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۱۹- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، (۱۳۵۷)، دیوان خاقانی، تصحیح: سید ضیاء الدین سجّادی، تهران، زوّار.
- ۲۰- خیّام نیشابوری، عمر بن ابراهیم، (۱۳۸۰)، رباعیات حکیم خیّام، با مقدمه و حواشی: عبدالباقی گولینارلی، به کوشش: توفیق هـ سبحانی، تهران، انتشارات پژوهش.
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران.

- ۲۲- الدبارمی، عبد الرحمان بن الفضل، بی تا؛ سنن دارمی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۲۳- دیاری، محمد تقی، (۱۳۸۳)، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- ۲۴- ذهبی، ابو عبدالله شمس الدین محمد، بی تا؛ تذکره الحُفَظ، دار احیاء التراث العربی.
- ۲۵- ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، (۱۴۱۷ هـ.ق)؛ سیر أعلام النبلا، بیروت، دار الفکر.
- ۲۶- ذهبی، محمد حسین، (۱۴۰۵ هـ.ق)؛ الاسرایلیات فی التفسیر و الحدیث، دمشق، دار الایمان.
- ۲۷- رازی، جمال الدین شیخ ابوالفتوح، ۱۳۵۶، تفسیر ابوالفتوح رازی، تصحیح و حواشی: میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه.
- ۲۸- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل (۱۳۷۵)، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق: سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی .
- ۲۹- روزنتال، فرانتس، (۱۳۶۸)، تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه: دکتر اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۳۰- زید طوسی، احمد بن محمد، (۱۳۶۷)، قصه یوسف (جامع الستین للطائف البساتین)، به اهتمام: محمد روشن، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۱- سجادی، ضیاء الدین، (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تهران، زوآر.
- ۳۲- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین عبدالله، (۱۳۶۸)، کلیات سعدی، تصحیح ذکاء الملک فروغی، تهران، جاویدان.
- ۳۳- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، (۱۳۶۸)، حدیقه الحدیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۳۴- شریعت، محمدجواد، (۱۳۶۳)، فهرست تفسیر کشف الاسرار و غده الابرار، تهران، امیرکبیر.
- ۳۵- شمس الدین تبریزی، (۱۳۸۵)، مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق: محمد علی موحد، تهران، خوارزمی.
- ۳۶- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۷)، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی، همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۷- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، (۱۴۱۷ هـ.ق)؛ مجمع البیان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
- ۳۸- العاملی، شرف الدین، (۱۳۷۲)، ابوهریره و احادیث جعلی، ترجمه و نگارش: نجفعلی میرزایی، قم، هجرت.
- ۳۹- عطّار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- ۴۰- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۲)، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه: ابو القاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

- ۴۱- عسقلانی، احمد بن محمد بن علی بن شهاب، بی تا؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۴۲- عسکری، مرتضی، (۱۳۷۵)، دو مکتب در اسلام، ترجمه: معالم المدرستین، برگردان از: عطاء محمد سردار نیا، تهران، مرکز چاپ و بنیاد بعثت.
- ۴۳- _____، (۱۳۷۴)، نقش ائمه در احیای دین، تهران، مجمع علمی اسلامی.
- ۴۴- غزالی طوسی، ابو حامد محمد، (۱۳۷۴)، احیاء علوم الدین، ترجمه: مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش: حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۴- _____، (۱۳۷۵)، کیمیای سعادت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۵- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۶)، احادیث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب: احادیث مثنوی و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی)، ترجمه کامل و تنظیم مجدد: حسین داوودی، تهران، امیر کبیر، رزمی.
- ۴۶- قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۳۷۸)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۷- محمد بن منور، (۱۳۷۸)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به اهتمام: دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوس و عطار.
- ۴۸- محمد قاسمی، حمید، (۱۳۸۴)، اسراییلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیا در تفاسیر قرآن، تهران، سروش.
- ۴۹- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۳)، دایره المعارف فارسی، تهران، امیر کبیر.
- ۵۰- معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۵)، تفسیر و مفسران، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید.
- ۵۱- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، تصحیح، مقدمه و کشف الایات از قوام الدین خرمشاهی، تهران، دوستان.
- ۵۲- _____، (۱۳۷۵)، کلیات شمس، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، راد.
- ۵۳- میدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، کشف الاسرار و غده الابرار، تهران، امیر کبیر.
- ۵۴- میرخواند، محمد، (۱۳۷۵)، روضه الصفا، تهذیب و تلخیص: عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۵- ناصر خسرو قبادیانی مروزی، (۱۳۷۳)، سفرنامه، به کوشش: محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار.
- ۵۶- نظامی گنجه ای، (۱۳۷۰)، کلیات خمسه، تصحیح: وحید دستگردی، تهران، امیر کبیر.
- ۵۷- نعناعه، رمزی، (۱۳۹۰ هـ.ق)؛ الاسراییلیات و اثرها فی کتب التفسیر، دمشق، دار القلم و دارالبیضا.
- ۵۸- وحید دستگردی، حسن، (۱۳۸۴)، حواشی هفت پیکر، تهران، انتشارات زوار.
- ۵۹- واقدی، محمد بن عمر، (۱۳۶۹)، المغازی، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.